بقلم عباس پرویز

خرمدینان

و قیام بابک برای احیاء استقلال ایران

خرمدینان یا **بابکیه** بنابگفتهٔ **ابومنصور عبدالقاهر بغدادی** در کتاب **الفرق بین الفرق**[1] خودرا بـه **شروین** کـه در دوران جاهلیت برآنان حکومت میکرد منسوب میدانستند ومقام ویرا ازلحاظ آراء وعقاید برتر ووالاتر از پیغمبر اسـلام (ص) تصور مینمودنـد و میگفتنـد شروین نسب بپادشاهـان ایـران میرساند. خرمدینان بدو گروه تقسیم میشوند. گروه اول مربوط بقبل ازاسلام یعنی همـان **مزدکیان** ودستهٔ دوم شامل **بابکیه** و**مازیاریه** بودند و این هردورا **محمره** یا **سرخ جامگان** میگفتند. بابکیه پیروان **بابك خرمدین** و مازیاریه معتقدین **مازیار بن قارن** بودند.

مورخین ونویسندگان دیگر نیز گفتهٔ مؤلف الفرق بین‌الفرق را تأئید میکننـد و خرمدینان را دو قسمت میدانند.ازآن جمله **محمدبن اسحق بن ندیم** در کتاب **الفهرست**[2] مینویسد . خرمدینان گروه اول که معروف

۱ــ ترجمهٔ دانشمند محترم آقای دکتر محمدجواد مشکور استاددانشگاه تهران ص ۱۹۲ ۱۹۳

۲ــ الفهرست ترجمهٔ آقای رضا تجدد ص ۱۹۲ ــ ۱۹۳

به **محمره** بودند در دامنهٔ **جبال** واقع بین **ارمنستان** و **آذربایجان** و **دیلم** و **همدان** و **دینور** و **اصفهان** و**اهواز** بسر میبردند و بمزدك اعتقاد داشتند. اینان از استبداد وظلم وستم دوری می‌جستند ونسبت بهم‌نوع خود مهربان بودندو بآدم کشی وآزاراین وآن دست نمی‌آلودند. اماگروه دوم راپیروان بـابك مینامیدند. این جماعت ازقتل نفوس وتصرف اموال دیگران خودداری نمی‌کردند.

خواجه نظام‌الملك طوسی وزیر باتدبیر **سلطان ملکشاه سلجوقی** که در تسنن تعصب شدید داشت ونسبت به **باطنیان** عناد و دشمنی فراوان میورزید نهضت خرمدینان وباطنیان(اسمعیلیه)رابایکدیگر آمیخته وپیوسته میدانست. وی دراین مورد درکتاب سیاست نامه[1] میگوید: «بهروقت که خرمدینان خروج کرده‌اند باطنیان باایشان یکی شده‌اند وایشان راقوت داده وهرگاه که باطنیان خروج کنند خرمدینان باایشان یکی‌شوند وبتن ومال ایشان را قوت دهند که اصل هردومذهب درفساد دین بمعنی یکیست».

ابومسلم خراسانی که **امویان** رابرانداخت و**عباسیان** رابجای آنان بخلافت نشاندوعاقبت درنتیجهٔ خدعه‌وتزویر دست‌نشاندگان‌وبرکشیدگان‌خویش‌جان خود را ازدست دادمورد ستایش ونیایش خرمدینان بود. پس ازقتل ابومسلم خرمدینان طبرستان که میگفتند: «ابومسلم‌زنده‌است ماملك بستانیم وبدو بازدهیم.»[2] سرانجام تحت‌لوای **ابوالغرا** پسرابومسلم‌درآمدندوتا **ری** پیش رفتند. چون‌خبر نهضت‌این‌جماعت‌به **المهدی** خلیفهٔ‌عباسی‌رسیددستورداد‌جمیع حکام وولاة اطراف واکناف **طبرستان** بمساعدت **عمربن العلاء** سردار عـرب بشتابند. عمربن‌العلاء خرمدینان طبرستانرا ازپای درآورد. این‌اولین‌دفعه‌ای است که‌درتاریخ گفتگواز‌نهضت خرمدینان‌بمیان می‌آید. باردوم هنگامیکه **هارون‌الرشید** در خراسان بود بنـا بگفتهٔ خواجه نظـام الملك خرمدینان **ترمدین** و **کاپله** و **فابك** (اصفهان) وری و **همدان** و **دشت بیه** و**کره** قیـام کردند وعدهٔ آنان بصد هزار تن رسید. هارون دو تن از سرداران خـود

۱- سیاست نامه ص ۲۹۰ نسخهٔ هیوبرت دارك

۲- سیاست‌نامه ص ۲۹۱ همان نسخه

عبداله بن مالك و **ابودلف عجلی** راماموررفع غائلهٔ خرمدینان کرد و باین ترتیب جمع کثیری ازاین فرقه کشته شدند وزنان وفرزندان ایشان باسارت درآمدند. اما این کشتار را خرمدینان اصفهان بسال ۲۱۸ موقعیکه **مأمون** بجنگ **رومیان** رفته بود ودرآن سفرجنگی بدرود حیات گفت جبران کردند. باین‌معنی که **علی بن مزدك** رئیس خرمدینان اصفهان از غیبت ابودلف عجلی والی اصفهان استفاده کرد وبابیست هزار سوار بر محل کره تاخت و **معقل** برادر ابودلف راشکست عظیم داد و عدهٔ زیادی از قوای اورا مقتول و اسیر نمود ومال بسیار بدست آورد وبه‌آذربایجان رفت و با کسان خویش ببابك پیوست.

عقاید خرمدینان

نویسندگان و مورخین اسلامی چه‌آنهائیکه معاصر بابك و خرمدینان بودند و چه‌آن عده‌ای که احوال و اخبار این جماعت را در قرون بعد ازآن تاریخ، نقل و ثبت کرده‌اند هیچکدام درحق‌آنان طریق مهرومحبت نپیموده‌اند و پیوسته‌بعلت تعصب شدید در مذهب و فقدان روح‌آزادی وآزادگی بعناد و دشمنی نسبت بایشان گرویده‌اند و در موقع بحث درآراء و عقاید خرمدینان از راه راست و حقیقت‌منحرف‌شده‌اند و بابك راکه‌جز‌احیاء استقلال ایران وکوتاه کردن دست دشمنان این‌آب وخاك از گریبان مردم این سامان، آرزوئی نداشت عنصری پلید وآلوده‌بفسادو گمراهی و ضلالت جلوه گر ساخته‌اند. بنابراین قضاوت مورخینی این چنین راجع ببابك نمیتواند متکی و مبتنی به‌حقیقت باشد. ازبین این جماعت بعضی مانند **ابن ندیم** مؤلف‌الفهرست و **مطهر بن طاهر المقدسی** در **البدء والتاریخ** میانه روی و اعتدال را در قضاوت‌مراعات کرده و اگر چه خرمدینان را بزشتی یاد نموده‌اند لااقل از ذکر محاسن اخلاقی ایشان خودداری نکرده‌اند. ما در اینجا مختصری ازآنچه را که مورخین‌مغرض نوشته‌اند میآوریم وقول کوتاه مقدسی‌را نیز برآن‌میافزائیم.

مورخین مزبور خرمدینان را معتقد بتناسخ و حلول میدانند. **مقدسی** در این موردچنین گوید: «خرمیه و فرق مختلف‌آن اعتقاد به رستاخیزدارند

و میگویند جسم‌مردم در روزقیامت تغییر میبابد و جمیع پیغمبران باوجود مذاهب مختلفی که‌آورده اند وشریعتهای متفاوت بروح واحد ارتباط‌میبابند و هیچگاه وحی انقطاع نمیپذیرد.» [۱] **ابومنصور عبدالقاهر بغدادی** در کتاب الفرق‌بین‌الفرق [۲] در تأیید اعتقاد خرمدینان بحلول و تناسخ چنین‌میآورد : خرمیه میگفتند پیغمبران پی‌درپی میآیند وآنان را آخری نیست و همین مؤلف‌ازقول **شافعی** میگویدزرتشتیان(مجوس) بچهارطبقهٔ **زروانیان ومسخیان وبه آفریدیان وخرمدینان** تقسیم‌میشوند. **محمدبن عبدالکریم شهرستانی** در **الملل‌والنحل** [۳] درخصوص‌اعتقاد خرمدینان بتناسخ وحلول چنین‌می‌آورد: اما مسخیه گویند نور درمحوضهٔ نوریه متمحض بود بعضی مسخ پذیرفت و بظلمت متبدل‌شدوطایفهٔ خرمدینیه بدواصل قائلندوایشان‌را بتناسخ وحلول میل است و باحکام وحلال و حرام قائل نیستند.» ابن ندیم [۴] معتقد است که خرمدینان‌از کشتن وربودن وتصرف‌اموال غیر وجنگ ونزاع وبریدن بینی‌و گوش واعضای دیگر بدن این‌وآن اباء نداشتند وبمزدك ودین اومعتقدبودند واستفاده ازلذایذزندگی وشهوترانی وخوردن ونوشیدن بحدکمال‌وآمیزش بایکدیگر راآئین خود میدانستند. امااستبداد رأی نداشتند وگرد ظلم و ستم نمی‌گشتندوازآزارمردم وقتل‌نفس‌خودداری‌مینمودند ودرمیهمان‌نوازی انگشت نما بودند . صاحب‌کتاب البدء و التاریخ درحق این طایفه چنین گوید: خرمدینان بجمع پیروان مذاهب دیگر احترام میگذاشتند ومذهب خودرا مخفی میکردند وخونریزی‌رابخلاف آیین‌خودمیدانستند مگرآنکه خلافی‌به بینندوناگزیردست‌به‌کشتارزنند.دربزرگداشت **ابومسلم خراسانی** میکوشیدند وبه‌**ابوجعفرعلی** که ویرا بقتل رسانده بود لعن‌میفرستادند و از **مهدی بن فیروز** از اولاد **فاطمه** دختر ابومسلم خراسانی طرفداری میکردند وائمهٔ دین را محترم میشمردند ودر احکام دین به‌آنان مراجعه مینمودند . دین خرمدینان متکی بدو اصل نور وظلمت بود وبه‌آنچه ازآن لذت میبردند روی می‌آوردند.»

علل اشتهار این جماعت بخرمدینان

مورخین راجع باشتهار این قوم بخرمدینان اقوال مختلف آورده‌اند.

بعضی معتقدند **مزدك** زنی داشت بنام **خرمه** وچون مزدك‌مرد، خرمه پیروان همسرخویش‌راجمع آورد وشروع بانتشارعقایداو کرد. بهمین‌مناسبت پیروان بابك که خود رامروج عقاید مزدك میدانستندمعروف بخرمدینان شدند. خواجه نظام‌الملك در این مورد گوید: «چنان بود که زن مزدك خرمه **بنت فاده** بگریخته بود از **مداین** بادو کس وبه **رستاق ری** افتاده ومردم را بمذهب شوهرمیخواند تابازخلقی درمذهب اوآمدند»[1]

برخی دیگرمیگویند که بعلت‌اشتغال‌معتقدین‌آیین بابك بعیش وعشرت وگذراندن اوقات خود بخوشی وخرمی بخرمدینان اشتهاریافتند.

گروهی دیگر اعتقاد دارند که چون محل تولد بابك، **خرم** یکی از دهات نزدیك **اردبیل** بود بدان اعتبـار پیروان بابك بخود نام خرمدینان را نهادند وگویا این وجه از وجوه دیگر بیشتر با حقیقت قرین باشد.

ابتدای کار بابك

پدر بابك از مردم **مدائن** بود و بشغل روغن فروشی مشتغل. وی بآذربایجان‌آمد و در قصبهٔ **بلال آباد** اقامت گزید وهمچنان بر روغن فروشی مشغول بود. سپس درآن محل بازنی که از یك چشم کور بود ازدواج کرد. بابك نتیجهٔ این ازدواج‌است. چندی بگذشت که پدر بابك درجبال **سبلان** بدست گروهی ازمخالفان خودبقتل رسید. ازآن پس مادربابك جهت‌امرار معاش بشیردادن بچه‌های دیگران روزگارمیگذراند.چون بابك بسن ده رسید بشبانی‌مشغول شد و مدتی نزد **شبل بن منقی ازدی** دربلوك **سراة** آذربایجان بگاوچرانی پرداخت سپس بتبریز رفت ودوسال تمام نزد **محمدبن رواد ازدی** بسربرد. چون هیجده ساله شد نزد مادرش برگشت.

مقارن آن احوال دو تن بنام **جاودان بن شهرك** (سهرك) و **ابو عمران** درکوهستان **بذ** (بدین) بر سر ریاست خرمدینان آن ناحیه با یکدیگر در

۱ــ سیاست نامه ص ۲٦۰ نسخهٔ هیوبرت دارك

جنگ و نزاع بودند. چندی نگذشت که جاودان با احشام و اغنـام خود به زنجان رفت و پس ازفروش آنها راه بذ را درپیش گرفت. امابعلت برف و سرمای شدید ضمن راه ببلال‌آباد رفت ودرخانهٔ مادر بابك بیتوته کرد . در مدت قلیلی که درآنجا بسر برد بافرزند این زن یعنی بابك آشنا شد وآثـار فراست و کیاست دراو پدیدار دید و ویرا بماهی پنجاه درهم جهت رسیدگی باحشام خوداجیر کرد و اورا باخود به‌بذ برد.

منازعات بین جاودان و ابوعمران رقیب وی آغاز گردید ودرجنگی که بین آندو اتفاق افتاد باوجود آنکه ابوعمران کشته شد جاودان نیززخمی برداشت که سه روز بعد براثرآن بدرود حیات گفت. زن جاودان کـه سرو سری‌با بابك داشت روزبعدازمرگ جاودان پیروان اورا جمع‌آورد وبآنان گفت جاودان قبل ازمرگ چنین دستور داد : « من امشب میمیرم و روح از کالبد من بیرون شود ببدن بابك درآید وهمباز روح اوگردد و او خود را و شما را بچنان پایه‌ای بلند کند که کسی بآن نرسـیده و پس از این هم نخواهد رسید و اومالك زمین گردد و سرکشان را از پای درآورد و آیین مزدك رابرگرداندوذلیلان‌شماراعزیز وافتادگان شماراسربلندسازد .»[۱]

پیروان جاودان گفتهٔ زن اورا باور کردند وسرباطاعت وی درآوردند.

صاحب‌الفهرست راجع باین امر وازدواج زن جاودان با بابك، چنین گوید:

> سپس آن زن امر کرد گاوی بیاورند وبکشند وپوستش را در آورده وبرزمین پهن کنند و برآن پوست‌لگن بـزرگی پر از شراب بنهند و نان‌راتکه‌تکه کرده بدور آن لگن گذارند. سپس یکایک آنانرا پیش خواندوگفت پایت‌را روی این‌پوست بگذار وتکه‌نانی‌را بردار و درشراب فروبرده وآن‌را خورده وبگو : ایمان‌آوردم بتوای‌روح بابك همچنانکه‌به‌روح‌جاودان ایمان داشتم . سپس‌دست بابك رابگیر وبر اوکرنش نموده و آن رابیوس. همه‌باینکاردرآمدند تاهنگامیکه‌خوراکی‌تهیه‌شد و بدستورآن‌زن خوراکی وشراب را پیش آوردند و اوباروی گشاده بابك را کنار خود نشانده وپس از آنکه هرکدام سه

۲ــ الفهرست ابن ندیم صفحات ٦١٠ و ٦١٤

جام شراب بسر کشید اویك شاخهٔ ریحان ببابك داد که‌ازدستش گرفته و باینکار میانشان زناشوئی برقرار گردید . سپس همه بپا ایستاده و بهردو کرنش نمودند که نشانهٔرضایت باین‌ازدواج بود» ۱

ازآن پس‌کار بابك بالائی گرفت و پیوسته برعدهٔ پیروانش افزوده میشد ومتجاوز از بیست سال (۲۰۱-۲۲۳) در راه احیاء استقلال ایران با مأمون و معتصم خلفای عباسی جنگیدو جمع کثیری‌ازسپاهیان‌بغداد را ازمیان بردو سرداران‌معتبر مسلمین را کشت؛ مسلمین نقاطی‌را که بابك‌درآنجا باسرداران اسلام محاربه کرده است بلادبابك میگفتند. مرکزعمدهٔ بابك قلعهٔ مستحکم بذ بود که بنابگفتهٔ **یاقوت** در معجم‌البلدان بین آذربایجان و **آران** قرار داشت .

جنگهای بابك وافشین

شرح محاربات بابك خرمدین و **افشین** را **ابن الاثیر** از مورخین دیگراسلامی بهتر وجامعتر نوشته استو بهمین ملاحظه قسمت مهم گفتهٔ او را دراین مورد از جلد پنجم کتاب **تاریخ‌الکامل** بفارسی برمیگردانیم:

« بابك معروف به**صاحب‌البذ** درسال ۲۰۱ بـاتفاق اصحاب **جاویدان‌سهل** نهضت‌کرد و مدعی شد روح جاویدان در او حلول کرده و جاویدان زنده است . خرم بمعنی فـرح و گشایش آمده است.بابك‌خرمدین زرتشتی بود و اعتقاد بتناسخ وحلول داشت و میگفت ارواح توسط حیوانات بدیگران‌انتقال میبابند. بابك در دوران بیست سالهٔ قیام خویش برضد خلفای عباسی چندین‌بارسپاهیان عظیم بغدادرا شکست‌دادوعدهٔ کثیری را بقتل رساند ومعاصر با **مأمون ومعتصم** خلفای **آل‌عباس** بود. معتصم که براثر گفتار بابك ناراضی‌وناراحت بودجواسیس چندبه‌بلاد بابك فرستادو اطلاعاتی راجع بوضع جغرافیائی و راههای‌آن نواحی وشیوهٔ جنگ بابك وکسان وی‌بدست‌آورد. سپس **ابوسعید محمدبن یوسف** یکی از سرداران خود را با جمعی کثیر از لشکریان بآذربایجان فرستاد و او را مأمور کرد استحکامات و قلاعی را که بابك بین **اردبیل و زنجان**

---

۱ - الفهرست ص ٦١٠ - ٦١٤

خراب کرده بود بنا کند و در هر یك از آن استحکامات وقلاع، جمعی را جهت محافظت راههائی که باردبیل منتهی میگردد بگمارد. ابوسعید نیز طبق این دستور رفتار کرد. بابك و کسان وی عادت داشتند هر وقت قوائی از دربار خلافت بآذربایجان میرسید از همان بدو ورود آنان بخطهٔ مزبور ضمن راه بمسلمین شبیخون میزدند و باین ترتیب عدهٔ فراوانی از سپاهیان ایشان را از میان میبردند. اما این بار بعلت بنای قلاع و استحکامات و پیش‌بینی معتصم خلیفهٔ مسلمین، ابوسعید ضمن راه بسیاری از خرمدینان را که قصد حملهٔ بسپاهیان وی را داشتند بقتل رساند وجمع کثیری را نیز باسارت درآورد و اسرا و سرکشتگان را بخدمت معتصم فرستاد. این شکست اولین شکستی بود که از طرف مسلمین بقوای بابك وارد آمد. ابوسعید بعد از آنکه اوامر خلیفه را راجع بـه تعمیر راهها و استحکامات بانجام رساند با کسان خویش بمحل **خش** فرود آمـد و خندقهائی تعبیه کرد. ازطرف دیگر **هیثم غنوی** یکی دیگرازسرداران خلیفه با جمعی از قوا وارد ده **ارشق** شد و وی نیز در آنجا استحکاماتی بنا نهاد، مقارن آن احوال (۲۲۰ هجری) **حیدربن کاوس** ملقب به **افشین** از طرف معتصم مأمور رفع غائلهٔ بابك و عازم آذربایجان شد و محل **برزند** را معسکرخود قرار داد و بضبط راهها و استحکامات بین برزند و اردبیل اقدام کرد و در همان اوان سردار دیگری از طرف افشین موسوم به **علویة الاعور** قلعهٔ نهر را که مشرف بر اردبیل بود تصرف نمود. جمیع سردارانی که ذکر کردیم تحت امر افشین بودندواین‌سرداران مأموریت داشتند که بمحض بدست‌آوردن اطلاعاتی راجع ببابك و کسان او افشین را آگاه سازند. بااین‌تشکیلات مرتب افشین‌امیدوار بود که این بار بتواند بر بابك دست یابد. معتصم همواره با افشین و سرداران دیگرخود در آذربایجان درتماس بود و از پیشرفت کارآنها آگاه و چون مقدمات را از هر حیث بـرای حملهٔ ببابك مهیا دید، یکی دیگر از سرداران خود را بنام **بقاء الکبیر** با سپاهیانی فراوان وآذوقه و مایحتاج وجیره ومواجب سربازان بآذربایجان فرستاد.

بابك که توسط کسان خویش نگران اوضاع واحوال‌بود ازورود بقاء وسپاهیان اوباردبیل اطلاع یافت وخواست قبل از

آنکه بقاء آذوقه و مایحتاج لشکریان‌را بـا‌فشین تحویل دهد قافلهٔ آنان را تاراج کند . ازطرف دیگر جواسیس افشین‌نیز ویرا برقصد بابك اطلاع دادند وافشین نامه‌ای به بقاء نوشت ودرآن دستورداد آنچه‌را همراه دارد ، بقلعهٔ نهربرد ودرآنجا تحت مراقبت علویةالاعورقراردهد و هروقت قلعهٔ مزبوررا در مخاطرهٔ تجاوزبابك دید اموال وآذوقه‌را باردبیل برگرداند. بابك براین قصد آگاهی یافت وبقاء طبق دستورافشیـن رفتار کرد . مقارن آن زمان افشین لشکریان خودرا ازبرزند امر بحرکت دادودرخارج خندقهائی که ابوسعید درمحل خش کنده بود فرود آمد وصبح آنروزدستورداد که سپاهیان درسکوت مطلق بسربرند واز نواختن‌طبل وشیپورخودداری کنند،درعوض درحرکت‌سرعت بسیاربکاربرند وراه‌قلعهٔ نهررا درپیش گیرند. بابك که بوسیلهٔ فرستادگان خود برقصد افشین وسرداران او اطلاع یافته بودبالشکریانی‌عظیم بجانب‌قلعهٔ نهررانده‌وموقعیکه خواستند آذوقه واموالیرا که خلیفه جهت افشین فرستاده‌بود ازقلعهٔ نهربمحلی که هیثم در آنجا اردوزده بود حمل کنندبابك برآن قافله زد وجمع کثیری‌را کشت و اموال وزخوت بسیار بدست آورد وعلویةالاعوروالی شهر نیزدرمعرکه بقتل رسید و بیدقهائی چندازمسلمین بدست خرمدینان افتادوفقط جمع قلیلی ازآن قافله توانست فرار کند .

درهمین موقع افشین وسپاهیان او که نمی‌دانستند صاحب نهر درکجا اردو زده است در همان نزدیکی توقف کـردند و هیثم نیز که از محل اردوگاه علویةالاعور اطلاع نداشت در جای دیگر قرار گرفت و درهمانجا برغارت قافلـه نهر توسط بابك اطلاع یافت ودانست‌که بقیة السیف قوا وعلویةالاعور به جانب قلعهٔ ارشق رفته است پس راه آن نـاحیه را در پیش گرفت و دونفر را خدمت افشین وابوسعیدفرستاد وشرح‌واقعه را باطلاع‌آنها رساند . هیثم وارد قلعهٔ ارشق شد و بـابك در تعقیب وی درخارج آن محل فرودآمد وبه هیثم پیغام دادکه دست از جدال بردارد وقلعه را تخلیه کنـد . چـون هیثم این پیشنهاد را نپذیرفت جنگ بین طرفین شروع شد ودرآن میان افشین رسیدوبابك‌شکست خوردو به موغان فرار کرد وافشین به برزند برگشت . چون بابك به موغان رسیدکسانی به بذ فرستاد وسپاهیان‌کومکی خواست وچـون این جمع رسیدند به

اتفاق ایشان از موغان خارج شد وبجانب آن شهر رهسپار گردید وضمنا اسپهبدانی باطراف فرستاد تا قوافل و بارو بنه مسلمین را بزنند وایشان را از لحاظ آذوقه درمضیقه قراردهند. این امر باعث شد که لشکریان افشین دچار قحط وغلاء گردند بنابراین افشین مکتوبی بحاکم مراغه نوشت تا آذوقه جهت سپاه وی بفرستد و حاکم مراغه بارو بنه عظیمی که قریب یکهزار رأس گاو و دواب فراوان وانواع واقسام خوراك و پوشاك باآن بود جهت افشین فرستاد. ولی کسان بابك این قافله را زدند وعساکر افشین بیش از پیش دچار زحمت وقحطی شدند وافشین نامه‌ای دیگر بوالی **شیروان** نوشت روی آذوقهٔ فراوان فرستاد که این بار بقاء آنرا همراهی میکرد وبابك نتوانست بر آن دست یابد ومسلمین پس از چندی قحطی و گرسنگی مرفه‌الحال شدند و افشین چون نوروز سال ۲۲۱ فرا رسید آن آذوقه وخوراك و پوشاك را بین لشکریان تقسیم کرد و دستور تجهیز قوا داد وکسی را پیش بقاء فرستاد که عساکرخود را بمحل **هشتاد سر** انتقال دهد و درخندقهائی که **محمد بن حمید** حفر کرده بود برقرار سازد. افشین چون از امور مربوط بنظم سپاهیان خویش فراغت یافت از برزند بیرون آمد وابوسعید نیز بامر وی خش را ترك گفت و بمحل **درود** نزدیك هشتادسر رسید وافشین درهمین ناحیه بدو پیوست وامر بحفر خندقهائی چند داد. بین درود و بذ محل اقامت بابك بیش ازشش میل مسافت نبود. بقاء برخلاف امرافشین در هشتاد سر نماند وپس از آنکه آن محل را دور زد بقریه‌ای در خارج بذ رفت و آنجا را محل اردوی خود قرار داد سپس هزار نفر از کسان خود را جهت تهیهٔ آذوقه و علوفه باطراف فرستاد ودر آن حال جمعی ازعساکربابك برعدهٔ مزبور تاختند وبسیاری از آنها را کشتند واسرائی چند گرفتند. بقاء که این بدید بخندقهائی که محمد حمید کنده بود برگشت و دو تن نزد افشین فرستاد واورا از ماوقع اطلاع داد وضمناً مددخواست. افشین لشکریانی را تحت فرماندهی جمعی از رجال سپاه خود از آنجمله **فضل** و **احمدابن‌الخلیل بن‌هشام** و**ابن‌جوشن** و **جناح الاعور** بمساعدت وی گسیل‌داشت. در آن سال زمستان بسیار سخت بود و برف وباران فراوان میبارید و مسلمین از این لحاظ در رنج و تعب بودند. چون بقاء بطرف هشتاد سر رفت بابك به تعقیب او پرداخت و جمع کثیری از سپاهیان و

بزرگان همراه او از آنجمله **ابن جلیدان** را اسیر و عدهٔ بیشماری را مانند **جناح السکری** وابن جوشن کشت، در این جنگ **فضل بن کاوس** برادر افشین بسختی مجروح شد و بقاء ناگزیر با بقیة السیف فرار کرد وافشین دستور داد به **مراغه** رود تا آنکه جهت وی قوای امدادی فرستد ودر فصل بهار بتجدید محاربه پردازد.

در اواخر سال ۲۲۱ **طرخان**، یکی ازاصحاب بابك که از وی اجازه رفتن بدهی ازدهات مراغه جهت دیدن اقوام خویش گرفته بود، بدست **اسحق بن ابراهیم** یکی ازکسان **بقاء** افتاد وبقتل رسید وبقاء سراو را نزد افشین فرستاد.

چون زمستان سخت سال ۲۲۱ خاتمه یافت و بهار ۲۲۲ فرا رسید افشین با لشکریان خویش به محل **کلان رود (نهر ـ الکبیر)** رفت و نزدیك آن خندقها واستحکامات بنانهاد. مقارن آن احوال معتصم خلیفه **جعفر الخیاط** را بـا سپاهی عظیم بکومك افشین فرستاد و افشین نامهای بابوسعید نوشت و او را دعوت بحرکت از برزند و آمدن به کلان رود کرد. بین برزند و کلان رود سه میل راه بود. چون پنج روز از اقامت افشین در کلان رود گذشت بوی خبر رسید که **آذین** یکی از سرداران بابك عیال وفرزندان و خویشان خود را خواسته است که در بذ بدو بپیوندند. بنابراین **ظفر بن العلاء السعدی** را دستور داد با جمعی ازسپاهیان براین قافله بتازند و نگذارند کسان آذین بوی ملحق شوند. ظفر نیز طبق دستور رفتار و عیال و فرزندان آذین را اسیر کرد. چون این خبر بآذین رسید در صدد رهائی کسان خود برآمد و افشین که میترسید مبادا کسان آذین غفلةً براو بتازند جمعی را برارتفاعات **جبال بذ** گماشت تا او را با حرکت علائم مخصوصی از آمدن سپاهیان آذین وبابك اطلاع دهند. با این حال آذین خود را به تنگهای که نزدیك کلان رود بودرساندوموقعی که جمعی ازمسلمین باتفاق **مظفر بن کیدر** از آن تنگه میگذشتند برایشان تاخت وعدهای را بقتل رساند و افشین ابوسعید را بکومك او فرستاد و وی ظفر بن العلاء را که عیال و بعضی از فرزندان آذین را بآنجا میرساند نجات داد. در همان سال بلشکریان خود دستور حرکت بجانب قلعهٔ بذ مسکن بابك داد و این لشکریان شبها راه میپیمودند و روزها استراحت میکردند و عـاقبت بمحل

روذالروذ رسیدند و افشین آنجا را مقر سپاهیان خود قرار داد و در مدت ده روز در محل مزبور خندقهائی بنانهاد. ولی غالباً کسان بابك تا نزدیکی خندقها می‌آمدند و مسلمین را شبیخون میزدند و افشین از کمین‌گاه بابك و کسان او اطلاعی نداشت. بنابراین برای آنکه کار محاصره را بر بابك تنگ گیرد به ابوسعید و جعفرالخیاط و احمدبن خلیل بن هشام سه‌تن از سرداران خود دستور داد از سه طریق بجانب نقاط مرتفع کوهستانی بذ پیش روند و خود در استحکامات روذالروذ باقی ماند و جعفرالخیاط در مقابل یکی از دروازه‌های بذ با جمعی از کسان بابك مقابل شد و هزارتن از ایشان را اسیر کرد و چون کمین‌گاه بابك را کشف کردند مسلمین از ارتفاعات کوهها شروع به پرتاب سنگ بر روی کسان او نمودند و مقارن آن احوال سه سردار مزبور خود را به تپه‌ای که آذین باهمراهان خویش بر آن قرار گرفته بود رساندندو جنگ سختی بین‌طرفین در گرفت و آذین شکست خورد و لشکریان خلیفه وارد بذ شدند و قصور بابك را محاصره کردند. هفتصد تن از کسان بابك در آن قصرها مانده بودند که مردانه می‌جنگیدند ولی عاقبت غلبه با مسلمین شد و به زن وفرزندان بابك دست یافتند و چون شب فرارسید افشین بمحل خود در روذالروذ برگشت. در آن میان بابك باکسان خویش خود را به بذ رساند وآنچه از وجوه نقد وآذوقه داشت برداشت و فرار کرد و صبح روز بعد وقتی که افشین جهت آتش زدن قصور بابك به بذ برگشت اثری از نفایس و اشیاء گرانبهای آنجا ندید.»

عاقبت کار بابك

چون افشین برفرار بابك اطلاع یافت مکاتبی بحکام ارمنستان نوشت تابهر نحویکه ممکن است اورا دستگیر ومقید سازند. بابك با پانزده تن از کسان خود بمحلی مشجر نزدیك سرحد آذربایجان و ارمنستان رفت و چندی درآنجا مخفی میزیست. جواسیس افشین برآن محل پی‌بردند. منتهی انبوهی وفراوانی جنگل مانع از دست یافتن بر بابك میشد.

میگویند روزی بابك یکی ازهمراهان خودرا جهت تهیهٔ آذوقه به‌بیرون جنگل فرستاد ودرموقع خرید مایحتاج خود ویرا شناختند. **سهل بن سنباط**

(سنباد) والی آن ناحیه را خبردادند - سهل باجمعی از ملازمان خویش نزد بابک رفت واورا دعوت بقلعهٔ خود کرد و بابک فریب ویرا خورد و بدانجا رفت. ولی قبل از ورود بـآن قلعه برادر خود **عبداله** را جهت جمع آوری سپاه بقلعهٔ **اصطفانوس** فرستاد. ضمناً سهل نیز کسی را خدمت افشین گسیل داشت و ویرا از حضور بـابك در قلعهٔ خویش آگاه ساخت. افشین ابوسعید را با جمعی از لشکریان بجانب قلعهٔ سهل روانه کرد. سهل در آغاز امر تا رسیدن کسـان افشین با بابك باحترام تمام رفتارمیکرد. ولی چون لشکریان و سرداران او بآن نزدیکی رسیدند و وی ازاین مسأله آگاه شد طبق گفتهٔ ابن الاثیر روزی بـابك را بعنوان شکار ازقلعه بیرون برد وضمن شکار ابوسعید و کسان وی اورا گرفتند و باهمراهانش نزد افشین بردند.

در کتاب **مجمل التواریخ والقصص** شرح مزبور بطریق ذیل آمده است: «آخر کار بابك گرفتار شد بر دست او، وحیلت کردن سهل بن سمباط بر قلعهٔ خویش و بابك را بعداز گریختن ازقلعه (مقصود قلعهٔ بذاست) آنجا نگاه بداشتن وامید دادن و این سهل از دهقانان بود. افشین کس فرستاد و(ابن سمباط) بابك را بصید بیرون آورد تاسپاه اورا بگرفتند.»

مورخین دیگر ازآنجمله صاحب **حبیب السیر** ومؤلف **روضة الصفا** شرح گرفتاری واسارت بابك را بطریقی دیگر ذکر کرده اند ومیگویند چون ابن سمباط بابك را فریفت وبقصر خود دعوت کرد بر سر یك خوان بااو بغذاخوردن نشست و بابك راازاین امر شگفت آمد و گفت شایستهٔ تونیست که با من دریکجا صرف طعام کنی. سمباط چون این پرخاش ودرشتی دید آهنگری آورد ودست و پای بابك را مقید ساخت و کسی را نزد افشین فرستاد وپیغام داد بابك اسیر ومقید است، کسانیرا جهت بردن وی روانه کن. افشین نیز چهار هـزار سوار جهت آوردن بابك نزد ابن سمباط فرستاد. اما گفتهٔ ابن الاثیر بنظر صحیح تر میآید وچنانکه اشاره شد بابك وابن سمباط باتفاق کسان افشین نـزد وی رفتند و افشین درحق ابن سمباط ملاطفت تمام کرد ودرمقابل این خدمت مال بسیاری باو بخشید و مکتوبی به **عیسی ابن یونس** والی قلعهٔ **اصطفانوس** فرستـاد تـا

عبداله برادر بابك را مقیدا نزد او بفرستند وعیسی نیز طبق این دستور رفتار کرد .

ورود بابك دربرزند واردوگاه افشین درماه شوال ۲۲۲ اتفاق افتاد. افشین درماه صفر ۲۲۳ باتفاق بابك وبرادرش عبداله راه **سامره** را درپیش گرفت تا خدمت معتصم خلیفه رسد .

چون افشین به سامره نزدیك شد معتصم جمعی ازبزرگان وامراء دربار را درمقابل خدمتی که کرده بود باستقبال وی فرستاد وافشین باتفاق همراهان خویش باجاه وجلال تمام وارد شدند وروز بعد معتصم دستورداد بابك را بر فیلی وعبداله را برشتری سوار کنند ودرشهر بگردانند تامردم ایشان را از نزدیك ببینند سپس امر کرد دست وپای بابك را ازمفصل جداسازند وبعد از آن گردنش را قطع کنند. میگویند چون یك دست بابك قطع شد بادست دیگر مقداری خون برچهرهٔ خویش مالید وحضار علت آن حرکت را از او پرسیدند. گفت فکر کردم مبادا رنگ چهرهٔ من زردبشود ومردم آنرا حمل برترس و جزع نمایند .

چون کار کشتن بابك بپایان رسید جسداورا درسامره بدار آویختند و سرش را بابرادراو عبداله به بغدادفرستادندووالی آن شهر **اسحق بن ابراهیم،** نسبت بعبداله همان معامله را کرد که بابابك انجام داده بودند(۲۲۳)

از خلال آنچه گفته شد بخوبی آشکار میشود که بابك خرمدین عناد و عداوت شگفت انگیزی با عنصر عرب میورزید و این امر آبشخوری جز سودای استقلال ایران واحیاء مجد وعظمت این سامان نداشت . بابك با قیام خود راه را برای استقلال طلبی امثال **طاهر ذوالیمینین** و **یعقوب لیث** و **مرداویج بن زیار** هموار کرد .

پایان